

حکمت و حکومت

هفتمین سالگرد درگذشت دکتر مهدی حایری یزدی

استاد فلسفه در حاشیه ی سیاست

پروفیسور سید حسن امین
استاد پیشین دانشگاه گلاسگو کالیدونیا - انگلستان

مرحوم حاج سیدمصطفی خمینی، پسر ارشد آیت‌الله العظمی سید روح‌الله خمینی) بود و بر برادر کهنتر خود استاد دکتر مهدی حایری یزدی حق تعلیم و تربیت داشت. استاد مرتضی حایری یزدی علاوه بر مراتب عالی‌ه‌ی علمی، پس از واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دستگیری آیت‌الله خمینی، هم‌گام با عالمان دیگر در مقام اعتراض به رژیم پهلوی و حمایت از آیت‌الله خمینی به تهران آمد و در اوائل انقلاب ۱۳۵۷ هم با انقلابیون همراه بود، ولی به‌زودی از ایشان فاصله گرفت. ۳- شوهر خواهر استاد دکتر مهدی حایری یزدی، مرحوم آیت‌الله سیدمحمد داماد (والد ماجد حضرات آیت‌الله سید علی محقق داماد و استاد دکتر سید مصطفی محقق داماد) از مدرسان عالی‌قدر خارج فقه و اصول در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مجتهدپرور بود. ۴- یکی دیگر از اعضای دانشمند این خاندان استاد عبدالحسین حایری (خواهرزاده‌ی استاد مهدی حایری یزدی) اند که در سمت ریاست کتابخانه‌ی مجلس، منشأ خدمات بسیار به کتاب‌داری و کتاب‌شناسی شده‌اند.^۱

تعمیلات

استاد دکتر مهدی حایری یزدی دانش‌های سنتی معقول و منقول را تا سر حد اجتهاد در حوزه‌های علمیه‌ی قم و تهران و دروس جدید فلسفه‌ی غرب را نزد استادان برجسته در امریکا و کانادا فراگرفت. او نخستین کس از عالمان دینی و دانشیان سنتی شیعه‌ی ایران بود که در امریکا به‌طور منظم و جدی به یادگیری فلسفه‌ی غرب پرداخت و به همین جهت به‌حق به «جامع‌الحکمتین» نامبردار شد. برخی از استادان برجسته‌ی استاد دکتر مهدی حایری یزدی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم عبارت بودند از:

- ۱- حجت‌الاسلام شیخ ابوالقاسم نحوی (ادبیات)
- ۲- آیت‌الله شیخ مرتضی حایری یزدی (سطوح فقه و اصول)
- ۳- آیت‌الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی (سطوح فقه و اصول)
- ۴- آیت‌الله العظمی سید محمدحجت کوه‌کمره‌ای تبریزی (خارج

□ استاد دکتر مهدی حایری یزدی -استاد مسلم فلسفه‌ی شرق و غرب - در فروردین ۱۳۰۲ ش / ۱۳۴۱ ق / ۱۹۲۳ م در قم متولد شد و در روز پنج‌شنبه هفدهم تیر ۱۳۷۸ شمسی / ۲۴ ربیع‌الاول ۱۴۲۰ قمری / ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ در تهران بدرود زندگی گفت.

فاندا ن های ی ز دی

۱- پدر او، آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق) صاحب **درر الاصول و فقه‌الصلوة**، موسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، زاده‌ی روستای مهرجرد یزد، در هیجده سالگی برای تحصیلات عالی به عتبات عراق رفت و از محضر آیات عظام حاج میرزا حسن شیرازی (معروف به «میرزای بزرگ»)، سیدمحمد فشارکی، آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، سید محمدکاظم طباطبایی یزدی استفاده کرد و در دوره‌ی مرجعیت مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی، معروف به میرزای کوچک، «مرجع احتیاطات» ایشان بود. آن مرحوم پس از نیل به عالی‌ترین مراتب علمی، در سال ۱۳۳۲ هـ.ق یعنی هشت سال پس از مشروطیت، از عراق به اراک آمد و در آن‌جا به تدریس خارج فقه و اصول مشغول شد. هشت سال بعد در نوروز ۱۳۰۱ ش / ۱۳۴۰ ق، حوزه‌ی علمی خود را از اراک به قم منتقل کرد و بدین‌گونه حوزه‌ی علمیه‌ی قم تأسیس یافت.

دوران زعامت دینی و مرجعیت حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی مقارن با برآمدن رضاشاه پهلوی و انزوای تدریجی روحانیون بود و این مرجع تقلید، توان تقابل با چنان «شیر نر خون‌خواره» نداشت و رضاشاه هم متعزّض او نشد. وی سرانجام پس از پانزده سال مرجعیت و اداره‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۵۵ ق / ۱۰ بهمن ۱۳۱۵ ش به رحمت خدا پیوست و جنازه‌ی او را در حرم حضرت فاطمه معصومه (س) در قم دفن کردند.

۲ - برادر ارشد استاد دکتر مهدی حایری یزدی، مرحوم آیت‌الله حاج‌آقا مرتضی حایری یزدی، از اعظام عالمان و مدرسان حوزه‌ی علمیه‌ی قم (داماد آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای و پدرخانم

فقه و اصول)

- ۵- آیت‌الله العظمی سید محمدتقی خوانساری، درگذشته‌ی ۱۳۷۱ق (خارج فقه و اصول)
- ۶- آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، درگذشته‌ی فروردین ۱۳۴۰ش / ۱۳۸۰ق (خارج فقه و اصول)
- ۷- آیت‌الله العظمی سید روح‌الله خمینی (حکمت و فلسفه)
- ۸- علامه میرزاهدی آشتیانی درگذشته‌ی ۱۳۳۲، (فلسفه)

علم و دین در عصر محمدرضاشاه پهلوی

روحانیت شیعه که در طول سلطنت رضاشاه پهلوی اعتبار سنتی خود را در عمل به کل از دست داده بود، پس از سقوط رضاشاه دوباره متشکل شد و به صحنه آمد. سیاست خارج و داخل هم، دیانت را به طور عام، حربه‌یی برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم می‌دانست.

بی‌دینی و کمونیسم بیش‌تر در دبیرستان‌ها تبلیغ می‌شد و روحانیت از بی‌اعتنایی مقامات آموزش و پرورش به مسأله‌ی «تعلیمات دینی» در دبیرستان‌ها شاکی بود. از مراجع تقلید نخست آیت‌الله اصفهانی در شهریور ۱۳۲۴ نامه‌یی در این خصوص به آیت‌الله میرسید محمد بهبهانی نوشت. سپس آیت‌الله بروجردی در ۱۳۲۵ توسط شیخ محمدتقی فلسفی واعظ برای محمدرضاشاه پهلوی در همین زمینه پیام فرستاد.

سرانجام هیأت دولت در تیر ۱۳۲۷ در زمان نخست‌وزیری عبدالحسین هژیر، هیأتی مرکب از مرحومان محمدتقی فلسفی، حسین علی راشد، محمود شهبابی، سید محمد مشکوة، ابوالحسن شعرانی، دکتر یدالله سبحانی، محمدباقر سبزواری و مهندس مهدی بازرگان را مأمور برنامه‌ریزی تعلیمات دینی در

وزارت فرهنگ نمود. چنان‌که ملاحظه می‌شود تمام چهره‌های عضو شورای مذکور از دانشیان و دانشگاهیان مقیم تهران بودند و لذا آیت‌الله بروجردی که مرجعیت وی در قم تثبیت شده بود، در ۱۳۳۰ش / ۱۹۵۱م استاد حایری یزدی را برای نظارت بر متون تعلیمات دینی دوره‌های ابتدایی و متوسطه به‌عنوان عضو شورای فرهنگ (آموزش و پرورش) به نمایندگی خود به تهران فرستاد. استاد حایری یزدی، ضمن قبول این خدمت و همکاری با دولت دکتر مصدق در این زمینه، بلافاصله به ادامه‌ی تحصیل خارج فقه نزد مرحوم آیت‌الله سیداحمد خوانساری در «مسجد حاج سید عزیزالله» و فلسفه‌ی اسلامی نزد زنده‌نام استاد میرزا مهدی آشتیانی در «مدرسه‌ی سپهسالار قدیم» پرداخت.

در این‌جا چون ذکر خیری از شاگردی استاد حایری یزدی نزد

آیت‌الله سیداحمد خوانساری در تهران به میان آوردم، بی‌مناسبت نمی‌دانم که یادی هم از آیت‌الله خوانساری بکنم که ایشان را به دلیل تولیت معظم له بر «مسجد جامع خاتم‌الانبیاء تهران پارس» که امامت آن چهل سال با پدرم بود، نیک از نزدیک می‌شناختم. آیت‌الله خوانساری را آیت‌الله بروجردی به نمایندگی تام خود از قم به تهران فرستاد. پس از وفات آیت‌الله بروجردی و پیش از برآمدن آیت‌الله خمینی، توجه دولت و ملت در میان روحانیون در نجف به آیت‌الله حکیم، در قم به آیت‌الله شریعتمداری، در تهران به آیت‌الله سیداحمد خوانساری و در مشهد به آیت‌الله سیدهادی میلانی معطوف بود. به‌همین دلیل، چندی پیش دکتر محمد باهری (وزیر اسبق دادگستری و معاون وزارت دربار سابق) در پاسخ سختی که به خاطرات دکتر جمشید آموزگار در مجله‌ی «ره‌آورد» داده بود، به استطراد، نامی نیز از دو عالم دینی نامی و دو فقیه برجسته‌ی مردمی برده و در اوج طغیان قلم نوشته بود:

«عالی‌ترین مرجع روحانی شیعه در جهان آیت‌الله خوانساری با شاه ارتباط مخلصانه داشت.

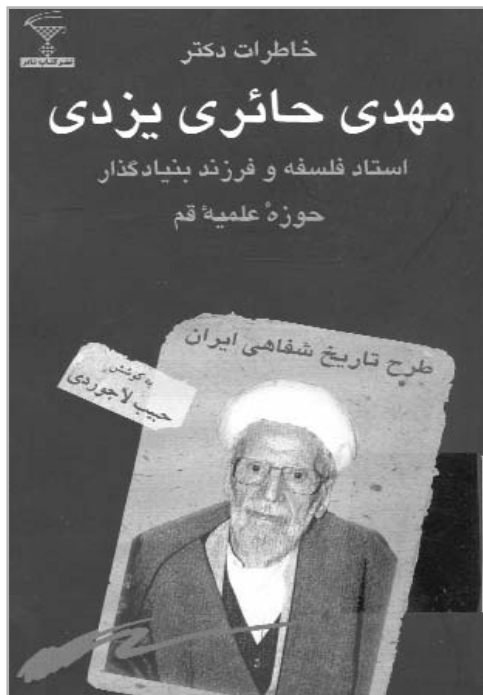
آیت‌الله میلانی رییس حوزه‌ی علمی مشهد تسلیم اراده‌ی شاه بود».^۲

بنده تنها برای دفاع از حق و جلوگیری از تحریف تاریخ می‌نویسم که این فرمایش آقای دکتر باهری غیرمستند، غیر قابل اعتماد و به نظر قاصر این بنده به کلی نادرست و ناصواب است.

الف- در خصوص آیت‌الله خوانساری، اول آن که «عالی‌ترین مرجع روحانی شیعه در جهان»، در هیچ مقطعی، آیت‌الله خوانساری نبود؛ دوم این‌که آیت‌الله خوانساری چنان‌که من ایشان را می‌شناختم، «ارتباط مخلصانه» با شاه نداشت؛ «سیاست» آیت‌الله خوانساری (مانند اسلافش یعنی آیت‌الله حاج شیخ

عبدالکریم حایری و یزدی و آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی)، «پرهیز از سیاست‌بازی» بود. ایشان اولاً به تز فقهی «ولایت فقیه» عقیده نداشت و ثانیاً معتقد بود که شأن روحانیت، ارشاد و هدایت و توصیه و نصیحت است نه دخالت مستقیم در سیاست و مبارزه‌ی سیاسی.

ب- در خصوص آیت‌الله سید محمدهادی میلانی (درگذشته‌ی ۱۷ مرداد ۱۳۵۴)، باید بگویم تندروان روحانیت دهه‌ی ۴۰ بودند که حتا حکم اعدام محمدرضاشاه را صادر کرده بود.^۳ ما عین دست‌خط او را خطاب به دکتر اسدالله مبشری در شماره‌ی ۱۵ (خرداد ۱۳۸۴) «ماهنامه‌ی حافظ» چاپ کردیم. همان نامه نشان می‌دهد که وی از مخالفان جدی محمدرضاشاه بود، نه آن‌که «تسلیم اراده‌ی شاه» باشد؛ هم‌سویی آیت‌الله میلانی با جبهه‌ی ملی ثبت تاریخ است و نامه‌ی یاد شده‌ی ایشان به دکتر مبشری، یکی از هزار سند قابل استناد در این باب.



مأموریت یافتند. باری، استاد حایری یزدی پس از سفر به امریکاه، ضمن انجام وظایف تبلیغی و ارشادی و رسیدگی به امور شیعیان مقیم امریکای شمالی، به طور منظم در مقطع آموزش عالی غرب به تحصیل پرداخت.

استاد حایری یزدی، دوره‌ی تحصیلات لیسانس را در دانشگاه جرج تاون Georgetown به پایان رسانید. در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ در «مرکز تحقیقات ادیان جهانی» در دانشگاه هاروارد Harvard به تدریس پرداخت. سپس در ۱۳۴۴ به ایران آمد و در مدرسه‌ی سپهسالار قدیم (در کنار پدر من و دیگر استادان آن مدرسه) به تدریس ادامه داد. ناگفته نماند که این مدرسه‌ی سپهسالار قدیم را سپهسالار قبل از «مدرسه‌ی سپهسالار جدید» (مدرسه‌ی شهید مطهری فعلی) برای آقا علی مدرس ساخته بود و در وقف‌نامه‌ی آن مندرج است که مدرس این مدرسه باید «ماهر در معقول و ناظر در منقول» باشد.

به‌علاوه، این مدرسه، طالب علمان فاضل، زحمت کشیده و قدر اولی داشت که آقایان دکتر احمد مهدوی دامغانی و دکتر مهدی محقق استادان نامدار امروز، نمونه‌هایی از آن طلب قدیم‌اند.

استاد حایری یزدی در ۱۳۴۸ به کانادا رفت و در مرکز مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل McGill در شهر مونترال در کانادا به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۵۱ به

دانشگاه میشیگان امریکا رفت و ضمن تدریس در دوره‌ی فوق لیسانس ثبت نام کرد و با محاسبه‌ی آن دوره از دانشگاه تورنتو Toronto درجه‌ی فوق لیسانس گرفت و سرانجام در ۱۳۵۸ ش/۱۹۷۹م با تسلیم رساله‌ی دکترای «علم حضوری» Knowledge by Presence (تحلیلی از نظریه‌ی معرفت در فلسفه‌ی اسلامی به صورت و فرم منطقی جدید) از دانشگاه تورنتو کانادا مدرک دکترای تخصصی (پی. ایچ. دی) گرفت و در همان سال به دعوت دانشگاه جرج تاون به واشنگتن دی. سی. رفت و در آنجا به تدریس پرداخت.

سوابق تدریس

- ۱- از سال ۱۳۳۲ ش به بعد در دانشکده‌ی علوم معقول و منقول (دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی) دانشگاه تهران، تدریس در رشته‌ی الهیات، فلسفه، درایة‌الحدیث، شرح اصول کافی.
- ۲- در سال تحصیلی ۱۳۴۲-۱۳۴۳ برابر ۱۹۶۴-۱۹۶۵م در مرکز تحقیقات ادیان جهانی دانشگاه هاروارد، تدریس معارف اسلامی.
- ۳- از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ ش و سپس از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸ ش در مدرسه‌ی سپهسالار قدیم، تدریس متون اسفار و اشارات بر طلب فاضل آن مدرسه که در سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۸، بنده و دوستم

بنده احتمال می‌دهم که جناب دکتر باهری در مورد مرحوم آیت‌الله خوانساری نوشته باشند «عالی‌ترین مرجع روحانی شیعه در تهران [نه در جهان!]» و در مورد مرحوم آیت‌الله میلانی هم، شخصیت روحانی دیگری (احتمالاً حاج میرزا احمد کفایی) منظور ایشان بوده است که ایشان (و اکثر اعضای خاندان شریف‌شان همانند جعفر کفایی، مجید کفایی، حمید کفایی و ...) همه «تسلیم اراده‌ی شاه» بودند؛ ولی به هر حال اگر جناب دکتر باهری عبارت «ارتباط مخلصانه» را در حق مرحوم خوانساری و جمله‌ی «تسلیم اراده‌ی شاه...» را نسبت به مرحوم میلانی به قصد انشاء و بدون مسامحه در تعبیر نوشته باشند، از ایشان انتظار می‌رود که - به‌عنوان یک استاد سابق دانشکده‌ی حقوق و وزیر اسبق عدلیه - اسناد مکتوب یا اطلاعات مشاهده‌ی و مصاحبه‌ی خود را برای اثبات این استاد و

انتساب از طریق همین مجله در اختیار علاقه‌مندان به تاریخ معاصر (و بویژه محققان ناظر در خدمت و خیانت روحانیون) بگذارند، تا از امثال بنده نیز که از اسناد سرّی و محرمانه‌ی عصر محمدرضاشاه پهلوی بی‌اطلاع‌ایم، رفع اشتباه شود، در غیر این صورت وارد کردن این اتهامات، یا بهتانی بیش نیست یا حاصل «توهم» کارگزاران رژیم پهلوی است که با سلب فرصت اظهار نظر از شهروندان، همه‌ی ایرانیان را «تسلیم» اراده‌ی شاه

گمان می‌کردند. به یقین همین‌گونه توهمات بود که موجب شد، شاه و نظام شاهنشاهی به کلی از روحانیت غافل بماند و عملاً برای روحانیون مستقل و غیرسیاسی راهی جز هم‌سویی با انقلابیون در مخالفت با حاکمیت استبدادی و ضدّ دینی باقی نگذارد.

باری، استاد مهدی حایری در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ در تهران در درس آیت‌الله خوانساری شرکت کرد. در ۱۳۳۴ با رتبه‌ی دانشیاری به استخدام دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران درآمد و پس از پنج سال در همان دانشکده در ۱۳۳۹ به مقام استادی ارتقاء یافت. استاد حایری یزدی در همین فاصله، پس از فوت استادش در فلسفه یعنی مرحوم آقا میرزا مهدی آشتیانی که مدرس «مدرسه‌ی سپهسالار قدیم» بود، مدرس آن مدرسه شد.

در ایالات متحده‌ی امریکا

استاد حایری یزدی به سال ۱۳۳۹ ش/ ۱۹۶۰م به نمایندگی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی به واشنگتن دی. سی. رفت. آیت‌الله بروجردی، پیش از آن دکتر محقق را به نمایندگی خود به آلمان فرستاده بود که در آنجا مسجد هامبورگ را بنا کردند و بعدها آقایان دکتر محمدحسین بهشتی و سید محمد خاتمی و دیگران در آنجا



منوچهر صدوقی سها هم به اعتبار این که پدر من از مدرسان آن مدرسه بود، به طور مستمع آزاد چند بار در درس اسفار استاد در آن مدرسه شرکت کردیم.

۴- در سال تحصیلی ۱۳۴۸-۱۳۴۹ در دانشگاه مک گیل کانادا، فلسفه‌ی اسلامی.

۵- در سال تحصیلی ۱۹۷۱-۱۹۷۲ در دانشگاه میشیگان، فلسفه و فقه اسلامی.

۶- استاد، در سال ۱۳۵۶-

۱۳۵۷ش به نمایندگی از سوی دولت ایران به تأسیس دو کرسی به هزینه‌ی ایران (یکی برای زبان و ادبیات فارسی و دیگری فقه شیعه) در ایالات متحده مأمور شد. خود استاد که در آن وقت در مرکز مطالعات کندی وابسته به دانشگاه جرج تاون به تدریس مشغول بود، به‌عنوان «استاد مأمور از دانشگاه تهران» برای تصدی کرسی فقه شیعه معرفی شد؛ و بنابر ترتیباتی که اتخاذ شده بود، استادان زبان فارسی می‌بایست به‌عنوان فرصت

تألیف

منوچهر صدوقی سها

انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران

تهران ۱۳۵۹

دست خط استاد منوچهر صدوقی سها بر کتاب «حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین»: هو الحق - به کتابخانه‌ی مبارک‌هی سیدالسادات، منبع السعادات، شرف آل عبد مناف، العالم الربانی، حضرت آقای حاج سید علی نقی الامین السبزواری دامت برکاته العالیه نیاز شد. و کتب اللاشیء: سها عفی عنه، ۱۳۵۹

مطالعاتی، هر سه ماه یک‌بار، از دانشگاه فردوسی به دانشگاه جرج تاون مأمور به‌کار شوند، ولی دارنده‌ی کرسی فقه شیعه عنوان دائمی داشت و مسوولان اداری این امر، وزارت علوم و دانشگاه‌های تهران، شیراز و فردوسی بودند. این برنامه پس از انقلاب، تداوم نیافت و قراردادی که به‌دستور مقامات مسوول کشور بین ایران و دانشگاه جرج تاون منعقد شده بود، پس از پیروزی انقلاب لغو شد.

استاد حایری در حالی که عضو هیأت علمی دانشگاه جورج تاون (مرکز مطالعات اخلاقی کندی) بود، در تابستان ۱۳۵۹/۱۹۸۰م به ایران بازگشت تا پس از دیدار خانواده، برای آغاز سال تحصیلی به امریکا بازگردد. اما به تعبیر خود استاد، ایشان را در تهران Hous Arrest «بازداشت در خانه» کردند. (خاطرات، چاپ تهران، ص ۳۱) و در این فاصله، استاد، در تهران به تدریس و تألیف و تصنیف ادامه داد تا آن که در ۱۳۶۲ش / ۱۹۸۳م توانست از ایران به دعوت دانشگاه آکسفورد انگلستان خارج شود. استاد، افزون بر دوره‌ی یک‌ساله‌ی خدمت به‌عنوان استاد مدعو در آکسفورد، پیش از آن در دانشگاه‌های متعدد دیگری در امریکا (از جمله دانشگاه دولتی نیویورک، دانشگاه یل و...) و کانادا (از جمله دانشگاه مونترال)، و انگلستان به ایراد سخنرانی و مشارکت در سمینارها و کنگره‌های علمی پرداخته بود.

تألیفات

مهم‌ترین تألیفات استاد حایری عبارتند از:

- ۱- علم کلی (فلسفه‌ی ما بعدالطبیعه)
- ۲- کاوش‌های عقل نظری (مبادی الهیات به‌معنی اخص)
- ۳- کاوش‌های عقل عملی (مبادی فلسفه اخلاق)
- ۴- هرم هستی (تحلیل از مبادی هستی‌شناسی تطبیقی که شامل زیر ساخت اندیشه‌ی فلسفی ایشان است)
- ۵- آگاهی و گواهی (ترجمه و شرح انتقادی «تصوّر و تصدیق» ملاصدرا)
- ۶- اصول معرفت‌شناسی اسلامی: علم حضوری، رساله‌ی دکتری ایشان با عنوان The Principle of Epistemology in Islamic Philosophy: Knowledge by Presence
- این اثر معتبر، مناظره‌یی میان فلسفه‌ی اسلامی و فلسفه‌ی تحلیلی آنگلوساکسون است.
- ۷- حکمت و حکومت (فلسفه‌ی

سیاسی)

- ۸- متافیزیک (مجموعه‌ی دوازده مقاله) و سخنرانی در موضوعات مختلف فلسفی
- ۹- آفاق فلسفه (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها)
- ۱۰- تقریرات درس خارج مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در چهار مجلد که مجلد اول آن با نام **الحجة فی الفقه** چاپ شده است.
- ۱۱- تقریرات درس خارج فقه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی
- ۱۲- تقریرات درس خارج فقه آیت‌الله العظمی سید محمدحجت کوه‌کمره‌ای
- ۱۳- تقریرات درس خارج فقه آیت‌الله العظمی سید احمد خوانساری
- ۱۴- کودک اندلسی
- ۱۵- **علوم قرآن** (بخش آغازین این کتاب، تقریرات برادر دانشورش مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حایری یزدی است.)
- ۱۶- مقاله‌ها، مناظره‌ها، نامه‌ها، گفت‌وگوها که در مطبوعات (از جمله: **مکتب تشیع** (فصلنامه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در ۱۳۳۸)، **مقالات و بررسی‌ها** (نشریه‌ی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران)،

فلسفه (نشریه‌ی اختصاصی گروه آموزشی فلسفه‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران)، راهنمای کتاب، نامه فرهنگ، کیان، خردنامه ملامصدرا، ایران شناسی (امریکا)، همشهری، حکومت اسلامی و... چاپ شده است.

۱۷- **خاطرات** که مهم‌ترین اثر غیرفلسفی ایشان است و در شمار طرح «تاریخ شفاهی ایران» از سوی مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد به کوشش دکتر حبیب لاجوردی در امریکا و سپس در ۱۳۸۲ از سوی «نشر کتاب نادر» در ایران چاپ شده است.

نمونه‌ی از مناظرات مکتوب استاد هایدی

مهم‌ترین مناظره‌ی استاد دکتر حایری یزدی در موضوع «امکان عام» و «قضیه و علم تصدیقی» بین این استاد و مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی صاحب **تفسیر المیزان** واقع شد که در فصلنامه‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران (نشریه‌ی اختصاصی گروه آموزشی فلسفه) چاپ شد.

یکی از آخرین نوشته‌های فلسفی استاد حایری یزدی، نامه‌ی بود که استاد در آبان ۱۳۷۵، در پاسخ نقدی به قلم نویسنده‌ی حاضر بر مقاله‌ی ایشان در موضوع حکمت متعالیه خطاب به بنده مرقوم داشته بودند که در فصلنامه‌ی **ایران شناسی** (سال هشتم، شماره‌ی سوم) به چاپ رسید و در این جا برای به دست دادن نمونه‌ی از مکتوبات و تواضع علمی آن استاد بزرگ در این جا عیناً تجدید چاپ می‌شود:

الف- نقد من بر مقاله‌ی استاد حایری یزدی

در مقاله‌ی عالمانه‌ی که استاد علامه حضرت آقای مهدی حایری یزدی در باب فلسفه‌ی ملامصدرا شیرازی («درآمدی بر کتاب اسفار، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة»، ایران شناسی، سال ۴، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۷۱، ص ۷۰۷-۷۱۲) مرقوم فرموده بودند. تعبیر «حکمت متعالیه» از ابتکارهای ملامصدرا معرفی شده بود. بلکه با تعبیر و تفسیری که حضرت آقای حایری یزدی از «حکمت متعالیه» به عنوان «فلسفه‌ی برتر» (در مقام تشبیه با زبان) فرموده بودند، مفهومی کاملاً تازه و متحول به «حکمت متعالیه» داده شده بود که هرچند از جهت اجتهادی و نوآوری - چنان که سزد و شاید و آید و باید - نشانه‌ی دقت علمی و حاصل تفکیر و تدقیق حضرت آقای حایری یزدی است، از جهت تاریخ فلسفه مطلقاً بی‌اساس و بی‌پایه است. چه، نه تنها بر خلاف فرموده‌ی حضرت آقای حایری یزدی عنوان «حکمت متعالیه» از ابتکارها و نوآوری‌های ملامصدرا نیست، بلکه این عبارت یا تعبیر، از قدیم‌الایام در صحف فلسفی و کتب عرفانی به مفهوم نوعی از اندیشه‌ی فلسفی که مخالف مکتب بحثی (مشاء) است، به کار رفته است. از جمله ابن سینا قرن‌ها قبل از ملامصدرا در مواضعی که با حکمت نوافلاطونیان اسکندرانی (که بین حکمای اسلامی به اشتباه به فلسفه‌ی ارسطوی یونانی معروف است) مخالفت ورزیده است، این فلسفه‌ی غیرمشائی را «حکمت متعالیه» نامیده است. از جمله در نمط دهم از **الاشارات و التنبیها** که آخرین اثر فلسفی بازمانده از ابن سیناست، و ابن سینا دو نمط آخر را نیز پس از تحول عرفانی خود

(علی‌الظاهر پس از دیدار با ابوسعید ابوالخیر) بر این کتاب افزوده، نوشته است:

«ان كان ما يلوحه ضرب من النظر مستوراً ألاً علی الراسخین فی الحکمة المتعالیة»، (اشارات، چاپ حسن ملک‌شاهی، تهران، سروش، ۱۳۶۳، ص ۴۶۸) یعنی این نوع از رأی و نظر (نفس ناطقه داشتن اجرام سماوی) جز بر آگاهان و راسخان در حکمت متعالیه آشکار نیست که اتفاقاً تعبیر «الراسخون فی العلم» هم - که مقتبس از قرآن مجید است - در آثار ملامصدرا بسیار به چشم می‌خورد.

هرچه باشد، از جهت جعل اصطلاح «حکمت متعالیه» برای فلسفه‌ی خاصی که در مقابل فلسفه‌ی مشاء است و ملامصدرا نیز به حق از بزرگ‌ترین خادمان و شارحان آن است، فضل تقدم برای ابن سینا محفوظ است والفضل للمتقدم.

با حفظ این مقدمه، فرمایش حضرت آقای حایری یزدی که ملامصدرا را موسس «حکمت متعالیه» معرفی فرموده‌اند، و با تفسیری ابتکاری، «حکمت متعالیه» را به مفهومی نو و بی سابقه یعنی «حکمت برتر» توضیح و تبیین فرموده‌اند، بی دلیل به نظر می‌رسد چه از عبارت ابن سینا در فصل نهم از نمط دهم **اشارات** و نیز از شرح خواجه نصیرالدین طوسی بر این عبارت و هم‌چنین از نوشته‌ی داوود قیصری در شرح **فصوص الحکم** ابن عربی به خوبی برمی‌آید که نه تنها تعبیر «حکمت متعالیه» قبل از ملامصدرا سابقه‌ی طولانی داشته است، بلکه مفهوم آن نیز کاملاً آشکار بوده است. به این معنی که «حکمت متعالیه» نوعی فلسفه‌ی شرقی / اشراقی / ذوقی / عرفانی (از همان مقوله‌ی مقامات العارفین مندرج در نمط نهم و دهم **اشارات** ابن سینا و **حکمة المشرقیین** گمشده‌ی ابن سینا) بوده است.

در عرف متأخرین به این حکمت ضدّ مشایی، حکمت ذوقی یا فلسفه‌ی اشراق می‌گویند که آن نیز برگرفته از حکمت مشرق یا به تعبیر شهاب‌الدین سهروردی (شیخ مقتول) در **حکمة الاشراق**، حکمت خسروانی و پهلوانی و به تعبیر متأخرین حکمت فهلویین است. چنان که سبزواری در **منظومه‌ی حکمت** به آن تصریح صریح دارد:

الفهلویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکک تعم
لذا به نظر قاصر نویسنده‌ی حاضر، تعبیر «حکمت متعالیه» در **اشارات** ابن سینا و بعد در مقدمه‌ی قیصری بر **شرح فصوص** و عاقبت در **اسفار اربعه‌ی** ملامصدرا ناظر بر همین حکمت ذوقی یا فلسفه خاص شرقی / اشراقی است که در عرف متأخرین از حکماء در حوزه‌ی شرق اسلامی به فلسفه‌ی اشراق معروف شده است و از جهت تاریخ فلسفه، در مقابل فلسفه‌ی مشاء است که در حوزه‌ی غرب اسلامی پس از ظهور ابن رشد اندلسی از سیر نهایی خود باز ایستاد و دیگر هیچ‌گاه رشد و ترقی نکرد. هرچه باشد به عقیده‌ی این حقیر، **حکمة المشرقیین** گمشده‌ی ابن سینا که به اجماع همه‌ی تراجم‌نویسان در ردّ فلسفه‌ی مشاء است با تعبیر حکمت متعالیه که در نمط دهم **اشارات** آمده است، از لحاظ مفهوم مترادف است. هم‌چنین داوود قیصری در **مقدمه‌ی شرح فصوص** که از منابع صدرا است گوید: «له وجه عند من تعلم



از راست: دکتر سیدحسین افتخارزاده - استاد دکتر مهدی حایری یزدی - دکتر جواد مناقبی (عکس از: حسن امین)

الحکمة المتعالیة...»

بنای این توضیح، به اختصاص از باب حفظ حریم حرمت حضرت علامی، استادی، المستغنی عن الالقاب، استاد حایری یزدی که بقية الماضین و ثمال المتأخرین اند بر اختصار و اقتصار گذاشته شد و گرنه در این مقوله سخن بسیار توان گفت، اما ادب نفس اجازه‌ی تفصیل نمی‌دهد:

جایی که تویی، جای سخن گفتن من نیست! نه جای سخن گفتن من، جای سخن نیست! در خاتمه از باب تشبیه به کامل و هم از باب اعتذار، به بی‌تی از مرحوم میرزا عبدالجواد

ادیب نیشابوری (از مدرسان مشهور مشهد) تمسک می‌جویم که آن بیت را نیز حضرت علامه حایری یزدی، خود در پایان نامه‌ی که قریب سی سال پیش در انتقاد از فرمایشات مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی در مجله‌ی **راهنمای کتاب** نوشته بودند، ذکر فرموده بودند:

این همه بیهوده زان‌خایی، نیست جز محض طبع‌آزمایی

ورنه اندر طریق گدایی من همان باستانی گدایم

هذه بضاعتکم ردت الیکم

سیدحسین امین

اول اکتبر ۱۹۹۶، ادینبورا، انگلستان

بعداالتحریر - حضرت آقای استاد حایری یزدی در مصاحبه‌ی اخیر خود (شهریور ۱۳۷۴) در **خردنامه‌ی صدرا** ضمن اشاره به همین مقاله که در **ایران شناسی** چاپ شده است، تز «حکمت برتر» را تکرار فرموده‌اند، بلکه اصلاً منکر وجود «حکمت ذوقی» شده‌اند!! در حالی که عبارات خواجه نصیر طوسی در **شرح اشارات** و **قیصری در شرح فصوص**، بر تقسیم مکتب‌های فلسفی ماقبل صدرا به حکمت بحثی و حکمت ذوقی تصریح دارد».

ب- پاسخ استاد هایری یزدی

«به‌نام خداوند بخشنده و بخشایشگر،

دانشمند محترم جناب آقای سید حسن امین

۱- از این که حقیر را بر برخی از کاستی‌هایم در مقاله‌ی منتشره در مجله‌ی شریفه‌ی **ایران شناسی** هشدار داده‌اید، کمال تشکر را دارم. اما باید به نکته‌ی هم متوجه باشیم که اگر کسی ابتکاری را در معنای مخصوصی به‌عمل آورد، این بدان معنا نخواهد بود که دیگران از ابتکار او در معنای دیگر استفاده نکنند یا تفسیری نوین بر آن ابتکار نیفزایند. می‌گویند: قاعده‌ی «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» از ابتکارات ابن‌سیناست، و او این قاعده را از علت اولای ارسطو استخراج و ابتکار کرده است. فرضاً همان‌گونه که اشعار فرموده‌اید، حکمت متعالیه از ابتکارهای ابن‌سینا باشد که خواسته است ردی بر حکمت مشایی و دفاعی از حکمت اشراقی بنویسد. اما این بدان معنی نمی‌تواند باشد که صدرا نیز از این کلمه استفاده نکند و به‌جای انتقاد ابن‌سینا در خصوص حکمت

مشاء همه‌ی تفکرات آن روز اسلامی را از حکمت اشراقی و مشایی گرفته تا کلام اشعری و معتزلی و علمای حدیث و حتا تفاسیر قرآنی و به‌قول خودتان عرفان بحثی و ذوقی را زیر چتر تحلیل‌های فیلسوفانه‌ی خود قرار ندهد. در این فرض خودتان انصاف دهید آیا این یک نوآوری و ابتکار نیست؟ او تمام اختلافات هستی را در کلمه‌ی واحده‌ی وجود تشکیکی جمع کرده و نظام یکتاگونه‌ی جهان هستی را به نمایش می‌گذارد. (در این‌باره به کتاب **هرم هستی**، نوشته‌ی این‌جانب رجوع فرمایید.)

۲- برخلاف نظر حضرت عالی که مرقوم داشته‌اید: ابن‌سینا پس از تحول عرفانی خود [علی‌الظاهر پس از دیدارش با ابوسعید ابوالخیر] (صحیح آن ابوسعید ابی‌الخیر است) دو نمط آخر را افزوده است. باید با کمال معذرت عرض کنم که این هر دو نمط با ارتباطی منطقی مربوط به فلسفه‌ی عرفان است نه علم عرفان و نه عرفان تجربی عملی. اگر به توضیح بیش‌تر احتیاج است به کتاب انگلیسی این‌جانب *The Principle of Epistemology in Islamic Philosophy* مراجعه فرمایید.

۳- اما ایراد جناب عالی به مخالفت این‌جانب با حکمت ذوقی غیر وارد است. دلیل هم این است که ذوق از پدیده‌های متغیر هر انسانی‌ست. ممکن است کسی در یک هنگام کوتاهی به چیزی هم‌چون گل یا شعر یا هر چیز دیگر ذوق و تمایل داشته باشد و در هنگام دیگر از همان چیز متنفر گردد. بله، ذوق ممکن است طریق پسندیده برای وصول به قلّه‌ی عرفان باشد، آن هم با شرایط خاصی، ولی هرگز نمی‌تواند از اوصاف ذاتی عرفان باشد.

در رهبری و راهنمایی عشق، به‌سوی کمال مطلق نمی‌توان تردید کرد. با این حال هرگز نمی‌توان حقیقت عرفان را خود عشق فرض کرد، زیرا در این صورت عرفان را از حریم شناخت حضوری جهان هستی به‌کلی بیرون رانده‌اید و هم فیلسوف اشراقی نیز به این ماجرا تن نخواهد داد. مولانا چه خوب می‌گوید:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است

عاقبت ما را بدان سر رهبر است

ابن‌سینا راه‌هایی که به‌سوی عرفان گراییده می‌شود، هم در عبادت و ریاضات معنوی جست‌وجو می‌کند و هم در موسیقی، ولی معنی این سخن این نیست که اساساً عرفان به دو گونه است: عرفان

عبادی و عرفان موسیقی، بیش از این مصدع اوقات نمی شوم.
با احترامات فائقه.

مهدی حایری یزدی
۵ آبان ۱۳۷۵، تهران»^۴

گزارشی از مجلس صحبت استاد هایدی یزدی

نویسنده، استاد حایری را نخست، چهل سال قبل در ۱۳۴۵ در محضر پدرم که در مدرسه‌ی سپهسالار قدیم واقع در کوچه‌ی مروی، با ایشان همکار بود، در همان مدرسه و آخرین بار یک سال پیش از مرگش در (۱۳۷۷ش) در منزل ایشان دیدار کردم.

چهل سال قبل ایشان، همه روزه صبح‌ها (به استثنای پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها که تعطیل بود)، در مدرسه‌ی سپهسالار قدیم با پدرم در آن مدرسه تدریس می کردند. به علاوه پدرم احتراماً در درس اسفار ایشان هم حاضر می شد. سرپرستی مدرسه هم با این که متولی خاص داشت، از طرف اداره‌ی کل اوقاف به استاد حایری واگذار شده بود و مبالغ اندک و ناقابلی که به عنوان شهریه به طالب‌علمان آن مدرسه داده می شد، به واسطه‌ی ایشان به اهلس می رسید.

در آن زمان، یادداشت‌های زیادی به خط استاد حایری بین پدرم و ایشان و بقیه‌ی مدرسین ردّ و بدل می شد که من حالا افسوس می خورم که چرا آن‌ها را نگاه نداشتم. در مثل نیک به یاد دارم که آقای ایرج سالاری (نوه‌ی سپهسالار) که متولی منصوص مدرسه و کارمند بانک مرکزی بود، نامه‌ی درباره‌ی تخصیص اتاقی در مدرسه به پدرم به استاد حایری یزدی نوشته بود که استاد زیر آن موافقت خود را اعلام و دستور لازم را خطاب به خادم مدرسه راجع به این که «اتاق سید موسی عرب» به حضرت آقای امین داده شود، نوشته بود. در آن دوره و در آن مدرسه، هیچ چیزی تایپ نمی شد و همه‌ی ارتباطات و تحویل و تحوّل‌ها شفاهی یا حداکثر با دو سطر نامه‌ی دست‌نویس در اوراق معمولی بی مارک و بی علامت بود. باری، از آن اوان، نه سندی و نه عکسی دارم. لیکن گزارش آخرین دیدار من با استاد چنین است:

«یک‌شنبه ۱۸ آبان ۱۳۷۷ - ساعت ده و نیم صبح، حسب قرار قبلی، در خدمت جناب آقای دکتر سیدحسین افتخارزاده و جناب آقای دکتر جواد مناقبی و سپس پسر و داماد مرحوم حاج شیخ عباس علی اسلامی، خدمت حضرت استاد دکتر مهدی حایری یزدی رسیدیم. در ابتدا، از مقاله‌ی «درآمدی بر کتاب اسفار» خودشان و نقد من بر آن و جواب ایشان به انتقاد من که هر سه در فصلنامه‌ی **ایران شناسی** در ایالات متحده‌ی آمریکا چاپ شده بود، یاد کردیم. در آن مجادله‌ی قلمی، بنده ایشان را «استاد علامه» خطاب کرده بودم و ایشان من بنده را «دانشمند محترم» خوانده بودند. بعد، از سی و چند سال پیش سخن گفتیم، وقتی که ایشان مدرس معقول مدرسه‌ی سپهسالار قدیم بودند و در آن‌جا **اسفار** درس می گفتند و پدر من هم در همان مدرسه، مدرس منقول و معقول بود و **شرایع** (فقه) و **معالم** (اصول) و **منظومه** (فلسفه) به بعضی طلاب و دانشجویان درس می گفت، و این که حجره و مدرّس استاد حایری در ضلع جنوبی مدرسه، درست مقابل حجره‌ی پدر من معروف به «حجره‌ی سید یوسف عرب» در

طبقه‌ی هم‌کف مدرسه در ضلع شمالی واقع بود، و این که آن حجره به دستور متولی مدرسه، مرحوم ایرج سالاری (نوه‌ی میرزا حسین خان سپهسالار در گذشته‌ی ۱۲۹۸ق) به عنوان حجره‌ی اختصاصی و کتاب‌خانه‌ی شخصی، در اختیار پدر من قرار داشت.^۵

من برای استاد، داستان غریبی را که بی‌واسطه از مرحوم سیدحسین فرید هزاوه‌ای اراکی در نشست به همراهی دوست دیرینم، منوچهر صدوقی سها، شنیده بودم و مرحوم فرید در اراک (قبل از تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم) بی‌واسطه از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی شنیده بود، نقل کردم که بنابر آن داستان مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، در خدمت میرزای شیرازی، سال‌ها قبل از وقوع، از مصلوب شدن حاج شیخ فضل‌الله نوری در تهران و مرجعیت حاج شیخ عبدالکریم یزدی در قم خبر داده بود. استاد حایری فرمودند که تاکنون این قصه را نشنیده بودند، استاد بعد فرمودند: وقتی که شیخ مرتضی انصاری و شاگردان، صبح زود پس از مراجعت از کوفه پشت در حرم امیرالمومنین (ع) مانده بودند، یکی از شاگردان جلو آمد و به شیخ انصاری گفت: «مگر شما هنوز به آن مقام نرسیده‌اید که قفل در حرم برای شما باز شود؟» شیخ انصاری فرمود: در حیات خودم خیر، اما صبر کن، پس از مرگم خیلی کرامت‌ها به من نسبت خواهند داد که یکی از آن‌ها باز شدن در بسته به روی من خواهد بود.»

استاد حایری بعد از آن فرمودند: نه! من این واقعه‌ی را که شما نقل کردید، نشنیده‌ام! اما مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی اراکی، قضیه‌ی دیگری که شبیه قضیه‌ی مرحوم پدرم می باشد، از ایشان نقل کرده که در پشت یکی از کتاب‌های ایشان چاپ شده است: اگرچه من شخصاً آن را از زبان مرحوم آیت‌الله اراکی نشنیده‌ام. این که استاد حایری یزدی، به خلاف بسیاری از حکیمان (امثال استاد سید محمدکاظم عصار، علامه سید محمدحسین طباطبایی، علامه محمدتقی جعفری، و علامه حسن زاده آملی که به این ابعاد متافیزیکی خیلی بها می دهند) داستان شیخ انصاری را تکرار کردند، البته متناسب ذهنیت عقلانی (غیر اشراقی) این استاد بود.

سپس همراهان از ایشان خواستند به اتفاق ما دسته‌جمعی، عکسی بگیرند. استاد فرمودند: «در منطق می گویند: موجه‌ی جزئیّه عکس ندارد». عرض کردم: «شما کلیه‌اید». بعد، چند عکس گرفتند. من عکس خودم با استاد (عکس دو نفره) را در ماهنامه‌ی **کلک** بلافاصله پس از مرگ استاد (ماهنامه‌ی **کلک** شماره‌ی ۱۰۶، مرداد - شهریور ۱۳۷۸، ص ۱۰۶) چاپ کردم.

طی صحبت استاد در مقام حدیث نفس، فرمودند، خیلی تأسّف می خورم که با این همه زحمت که کشیدم، عمرم به پایان رسید و کار مهم بزرگی نکردم و مثل این که همه‌ی زحماتم در طول زندگی، نتیجه و ثمری نداده است. در این حال اشک در گوشه‌ی چشمان استاد جمع شد.

و اما تفصیل داستانی که این بنده به اختصار برای استاد حایری یزدی در آن مجلس نقل کردم و از عجائب و غرائب مسموعات است که به قول ابن سینا باید آن را در بقعه یا ذروی امکان نهاد، بدین شرح است: مرحوم سیدحسین فرید هزاوه‌ای اراکی (وفات ۱۳۵۷ش) از

دو تن از عالمان محترم اراک به عیادت حاج شیخ وارد شدند. حاج شیخ که مشغول صرف شتب بود، سر حال آمد و چنین نقل کرد:

در حجره‌ی یکی از مدارس عتبات مقدس، در خدمت مرحوم حاج میرزا محمدتقی شیرازی (میرزای کوچک) نشسته بودم. مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری هم با چند تن دیگر افتخار حضور داشتند. ناگهان مردی ژولیده از راه رسید که دستمال ماندی به جای عمامه بر سر پیچیده بود و عبای مرقع و وصله‌زده بر دوش داشت و پارچه‌یی بر گردنش آویخته بود. پای پوشش بسیار پاره بود، چنان‌که تخت [کف] آن کنده شده بود.

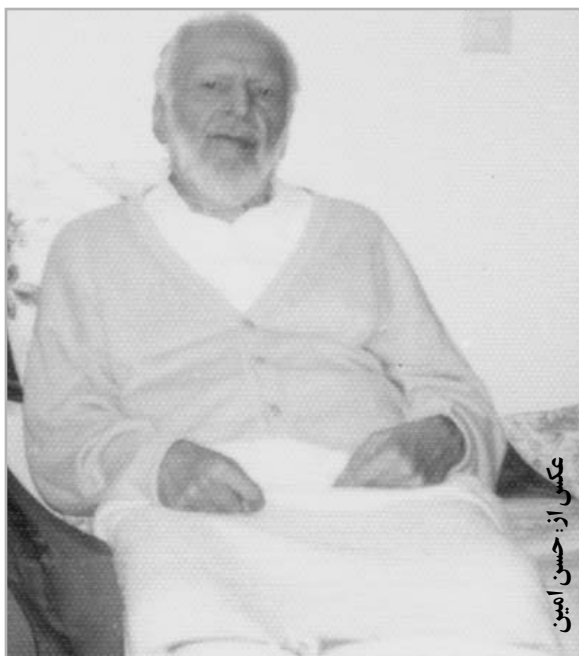
میرزا از جا برخاست و به تازه وارد آن چنانی سخت حرمت نهاد و تواضع کرد و او را نزد خویش نشانید. آن مرد بنشست و پس از چندی با اشاره به حاج شیخ فضل‌الله نوری، از میرزا پرسید که: آقا کیست؟ میرزا گفت: ایشان، آقا شیخ فضل‌الله نوری از علمایند.

تازه‌وارد، خطاب به شیخ فضل‌الله گفت: حاج شیخ فضل‌الله نوری نامی را در تهران بر دار می‌آویزند، نکند تو باشی؟ آن‌گاه روی به من

شاگردان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی در اراک به روز سوم مهر ۱۳۴۹ ش چنین نقل کرد که: «حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی در اراک از عالمان و فقیهان طراز دوم بود. در صدر، کسانی دیگر بودند مانند آقا نورالله مجتهد اراکی و سلطان العلماء مجتهد اراکی...»

حاج شیخ عبدالکریم حایری، در مدرسه‌ی «آقا ضیاء» طالب علمان را خارج فقه و اصول درس می‌گفت و نیز در مسجدی پیش‌نمازی می‌کرد و محضر ترافع هم داشت. از آن جمله، آقا میرزا مهدی نامی از بازرگانان اراک، ورشکسته شد و به‌رسم زمان به مجتهدی از مجتهدان از شرّ وام‌خواهان پناه برد، اما چون کارش تسویه شد، از خانه‌ی حاج شیخ عبدالکریم حایری بیرون نشد و در ملازمت او بماند.

چنان اتفاق افتاد که حاج شیخ عبدالکریم حایری در اراک بیمار شد و من که از شاگردان او می‌بودم به محضر او حاضر بودم، بنشستم. پس از چند دقیقه، دکتر فضل‌الله خان - طبیب معروف شهر - پیامد، و پس از معاینه‌ی فقیه بیمار به او گفت: حال شما خوب است؛ اگر چایی و شتب (چپق، چیزیی مثل سیب و پیپ) کم میل کنید (و حاج شیخ



استاد مهدی حایری یزدی
(مدرس معقول در مدرسه‌ی سپهسالار قدیم)

آورده از میرزا پرسید: این کیست؟ و میرزا گفت: این آقا، شیخ عبدالکریم یزدی‌ست. مادرش در اندرون ما به کارهای خانه کمک می‌کرد و خودش نیز به درس‌خواندن پرداخت. اکنون محصل فاضلی‌ست، آدم خوبی هم است.

آن مرد، از من مساله‌یی پرسید. من از فرط سادگی سوال، آن را جواب ندادم و اعتنایی نکردم. چه با خود پنداشته بودم که مردک فالگیر و کف‌بین است و بعد از پیشگویی کذایی، حالا قصد امتحان مرا دارد. چون من جوابی ندادم، میرزا به خشم در من نگریست و خود در پاسخ پرسش آن مرد گفت: علما چنین می‌گویند...



استاد سیدعلینقی امین
(مدرس معقول و منقول در مدرسه‌ی سپهسالار قدیم)

عبدالکریم، هم به چایی و هم به چپق بسیار تمایل داشت؛ حاج شیخ از دکتر فضل‌الله خان پرسید: چایی و چپق، چه عیبی دارد؟ طبیب پاسخ گفت: از عمر می‌کاهد. حاج شیخ گفت: شما به اروپا رفته‌اید. آن قوم حسابگرند. چایی و چپق، چه قدر از عمر آدمی می‌کاهد؟ طبیب پاسخ داد: می‌گویند صدی سی (۳۰٪). حاج شیخ گفت: پس اگر قرار باشد من صد سال که حداکثر عمر آدمی‌ست - زندگی کنم، همین اکنون دو ثلث آن را گذرانده‌ام و هنگام رحیل و مردن من است، باکی نیست. یک چایی غلیظ و شتب تمیز حاضر کنید.

چایی و شتب آوردند و حاج شیخ میل فرمود. طبیب برفت، آن‌گاه

چون پاسخ میرزا پایان یافت، آن مرد گفت: نه! این طور است... میرزا تقریر او را بنوشت و به او نمایاند و از او پرسید: این طور فرمودید؟ آن مرد، در آن نوشته نگریست و آن را خواند و گفت: آری، آن گاه آن ناشناخته مرد، روی به من کرد و گفت: بیرق ریاست تشیع را در قم بر دوش حاج شیخ عبدالکریم یزدی نامی، می گذارند؛ نکند تو باشی! اهل مجلس، همه به گونه‌ی ابهام‌آمیز در من نگریستند. آن زمان، آن مرد برخاست، میرزا کفش‌های آن چنانی‌اش را جفت کرد و او را بدرقه فرمود و چون بازگشت، با من بسیار تغیر کرد و از سوءادب من، برآشفته بود، پرسیدم: مگر ایشان که بودند؟ میرزا گفت: آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی (پایان کلام حاج شیخ عبدالکریم حایری در باب پیشگویی شگفت آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی).

فاصله‌ی چندانی نشد که قافله‌ی از مردم اراک در عتبات به زیارت میرزای شیرازی کوچک می‌روند و از او می‌پرسند که درباره‌ی مسائلی که در رساله‌ی عملیه ایشان، فتوایی نباشد، به چه کسی رجوع کنند. میرزا به شیوه‌ی معمول خود که حاله‌ی اهل هر منطقه به مجتهدان مقیم آن منطقه بود، اهالی اراک را به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حاله می‌دهد و او را می‌ستاید. بین راه که این کاروان اراکیان از عراق عرب به عراق عجم عزیمت می‌کنند، خبر وفات میرزا به ایشان می‌رسد و این جمع که از آخرین کسانی بوده‌اند که از ایران به صورت دسته‌جمعی به محضر میرزای کوچک رسیده بودند، آن چه را در فضائل حاج شیخ عبدالکریم یزدی مقیم اراک از میرزا شنیده بودند، تکرار می‌کنند و این اقوال به شهرت حاج شیخ منجر شد و طولی نکشید که او از اراک به قم حرکت کرد و سال‌های مدید مرجع بزرگ جهان تشیع بود.^۶

هایری یزدی، روحانیت و سیاست

استاد مهدی حایری یزدی، فرزند آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی (موسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مرجع تقلید شیعیان عصر سلطنت رضاشاه پهلوی) بود. ما در مقاله‌ی «مرجعیت و سیاست: مطالعه‌ی موردی کارنامه‌ی آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید» که در **حافظ** شماره‌ی ۳۰ (تیر ۱۳۸۵) منتشر شد، محدودیت تعامل و تقابل آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی (و دیگر مراجع تقلید هم‌چون سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا محمدحسین نائینی و حاج آقا حسین قمی) را با پهلوی پدر و پسر از ۱۳۰۲ (غوغای جمهوری خواهی سردار سپه) تا آبان ۱۳۲۵ (تاریخ درگذشت آیت‌الله اصفهانی) ارائه دادیم و گفتیم که مراجع تقلید عصر رضاشاه نتوانستند در برابر او جبهه بگیرند و پس از فوت آیت‌الله حایری یزدی، آیت‌الله اصفهانی و به فاصله‌ی اندکی (چند ماه) فوت آیت‌الله حاج آقا حسین قمی، هم که مرجعیت آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی از ۱۳۲۵ به بعد در قم تثبیت شد، ایشان هم محافظه‌کارانه از تقابل با دربار و حاکمیت وقت پرهیز داشتند.

استاد مهدی حایری یزدی به‌عنوان فرزند هوشمند رییس سابق حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از سوی رییس لاحق حوزه (آیت‌الله بروجردی)

در مقام یکی از رابطین حوزه و دولت از همان سال‌های ۲۷-۱۳۲۶ که بیست و پنج - شش سال بیش‌تر نداشت، در حاشیه‌ی مسائل ارتباط میان مرجعیت و دولت فعال شد و به نمایندگی آیت‌الله بروجردی نخست به تهران و سپس به امریکا رفت. و پس از آغاز نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، شخصاً هم در شمار روحانیون روشنفکر علاقه‌مند به نهضت ملی درآمد. یعنی اولاً به نمایندگی آیت‌الله بروجردی در شورای عالی فرهنگ (در کنار دکتر شایگان، دکتر سیاسی، دکتر معین و دکتر آذر) مشارکت داشت و ثانیاً، خود رأساً در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس از یزد کاندیدای نمایندگی شد، هرچند در برابر کاندیداهای دیگر (دکتر مرشد، موسوی‌زاده، دکتر طاهری، سید کاظم جلیلی، صراف‌زاده) که خیلی سیاسی‌کارتر بودند، رأی نیاورد و به مجلس راه نیافت.

ملاقات با مصدق

استاد حایری یزدی نخستین ملاقات خود را با زنده‌یاد دکتر مصدق به‌عنوان «پیام‌رسان» و «سفیر» آیت‌الله بروجردی چنین گزارش می‌کند که چون مصدق، حاج سید ابوالفضل تولیت را از تولیت موروثی‌اش در آستانه‌ی حضرت معصومه در قم منعزل کرده و استاد سید محمد مشکوة را به آن سمت منصوب کرده بود، آیت‌الله بروجردی به مصدق پیام داد که مشکوة را که به آقای بروجردی اعتنائی نداشت، بردارند و همان تولیت را ابقا کنند. مصدق در پاسخ این پیام به حایری یزدی می‌گوید که این تغیر و تحول در نتیجه‌ی مداخله‌ی مستقیم آیت‌الله کاشانی‌ست و من بی‌تقصیرم.^۷ و بعد هم تأکید می‌کند که روابط آقای بروجردی با آقای کاشانی «خیلی سرد» بود و «آقای کاشانی خیال می‌کرد که آقای بروجردی رقیبش است، ولی رقابت نبود، آقای بروجردی یک مرجع تقلید بود و آقای کاشانی به‌هیچ وجه جنبه‌ی مرجعیت نداشت».^۸

روحانیت شیعه زیر نظر آیت‌الله بروجردی، نسبت به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یا قرارداد دولت کودتا با کنسرسیوم اعتراضی نکرد، اما با «اصلاحات ارضی» و «حق شرکت زنان در انتخابات» مخالفت کرد و به همین دلیل، رژیم پهلوی پس از فوت آیت‌الله بروجردی در ۱۳۴۰ در مقام تضعیف روحانیت و انتقال مرجعیت شیعه از قم به نجف برآمد. رژیم پهلوی با مرگ آیت‌الله بروجردی، میدان را برای اقدامات متعددی که در طول سالیان به حرمت آیت‌الله بروجردی از آن پرهیز کرده بود، آماده می‌دید؛ ولی ایستادگی روحانیون بویژه مواضع آیت‌الله خمینی ایجاد مشکل کرد. طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی از سوی کابینه‌ی امیر اسدالله علم که شرط «اسلام» برای رأی‌دهندگان و انتخاب‌شوندگان در آن دیده نمی‌شد و به تبع آن، سخن از آزادزنان و آزادمردان که همه حق رأی به «اصلاحات» شاهانه می‌یافتند، موجب رویارویی روحانیت با دولت شد. بعضی روحانیون دانشگاهی مانند زنده‌یاد استاد حسین‌علی راشد، حق مشارکت زنان در انتخابات را مخالف اسلام ندانستند. در مقابل این روحانیون «حاشیه‌ی ساکن مرکز»، روحانیون تازه نفس مراکز حوزوی که در مقام احراز مرجعیت و پُرکردن خلأ حاصل از فوت آیت‌الله بروجردی بودند، با



اسدالله علم (وزیر دربار) در حال بوسیدن دست محمدرضاشاه

موضع‌گیری‌های تند علیه رژیم، مخالفت مرجعیت شیعه را با این تحركات سیاسی، علنی کردند. در پی دستگیری آیت‌الله خمینی در قم، تظاهرات خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران با شدت عمل سرکوب شد و با زندانی بودن سران جبهه‌ی ملی و بعد تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه و عراق، فعالیت سیاسی خطرناک‌تر شد. آیت‌الله سید احمد خوانساری و روحانیون دیگر تهران در مسجد حاج سید عزیزالله در بازار بزرگ تهران (به شیوه‌ی علمای عصر انقلاب مشروطیت) بست نشستند و تحصن اختیار کردند، اما ساواک مسجد مزبور را تعطیل و روحانیون تندرو را دستگیر کرد.

ملاقات با امیر اسدالله علم

از آن پس مراجع تقلید از قم، مشهد، شیراز و همدان به تهران آمدند و پس از آزاد شدن آیت‌الله خمینی و رفتن ایشان به قم، استاد حایری یزدی از طرف آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله میلانی که هنوز در تهران مانده بودند، برای مذاکره با امیر اسدالله علم مأموریت یافت و به قول خودش:

«رفتیم نخست‌وزیری... دکتر علینقی کنی (مشاور و معاون نخست‌وزیر) بُرد ما را توی اتاق خودش. گفت: جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند که چون اعلی‌حضرتین تشریف‌فرما می‌شوند به شمال... آقای نخست‌وزیر تشریف بردند برای مشایعت اعلی‌حضرتین و دستور فرمودند که من یک چایی با شما صرف کنم که ایشان تشریف بیاورند... بعد از چندی... ایشان [آقای علم] آمدند و آقای دکتر کنی ما را راهنمایی کردند به اتاق نخست‌وزیر. نخست‌وزیر... از پشت میز بلند شد و آمد جلو. در وسط اتاق ما را ملاقات کرد و دست داد. بعد خودش ما را هدایت کرد به یک صندلی‌یی و بعد هم خود ایشان با نهایت ادب زبردست من نشست و گفت: من آماده‌ام برای اصفاء فرمایشات شما... من پیام آقایان [شریعتمداری و میلانی] را دادم که شما می‌خواهید «انتخابات آزاد» داشته باشید، شرط اولش این است که تمام اشخاصی که در زندان هستند، همه باید آزاد شوند و علما و وعاظ هم آزاد باشند که در منازل یا مساجد درباره‌ی انتخابات و انتخاب‌شوندگان، آزادانه، تبلیغ و فعالیت کنند... علم گفت: من مسلمانم، اما صریحاً می‌گویم که ما نمی‌توانیم آزادی بدهیم زیرا «اگر آن‌گونه آزادی را ما بدهیم، دیگر مایی نخواهیم بود تا انتخابی بکنیم یا نکنیم».^۹

از همان زمان به بعد استاد حایری یزدی، بی‌آن‌که رویداد ۱۵ خرداد را تأیید و یا تکذیب کند، خود را از مسائل سیاسی ایران کنار کشید و در

مقام یک استاد فلسفه به تدریس در داخل و خارج مشغول شد. انقلاب ۱۳۵۷ استاد مهدی حایری یزدی در امریکا بود که نامه‌ی سرگشاده‌ی دکتر کریم سنجابی، دکتر شاپور بختیار و داریوش فروهر خطاب به محمدرضاشاه پهلوی در ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ منتشر شد. این سیاست‌ورزان ملی از «پیشگاه اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی» خواستند که قانون اساسی را رعایت کند. حایری یزدی اما یکی دو نامه‌ی شخصی از امریکا به شاه نوشته و خواستار مساعدت‌هایی در جهت تمديد مأموریت دانشگاهی / دینی‌اش در امریکا شد.

با شروع انقلاب ۱۳۵۷، شاه در ایران چنان مستأصل شد که برای تشکیل یک دولت ائتلاف ملی به بزرگانی چون دکتر غلام‌حسین صدیقی متوسل شد. دکتر صدیقی که وزیر کشور دکتر محمد مصدق بوده و «جبهه‌ی ملی دوم» هم در تیر ۱۳۳۹ به دعوت و ابتکار او تشکیل شده بود؛ برابر اصل «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، با شاه ملاقات کرد و به شرط این‌که شاه در ایران بماند، موافقت خود را به قبول نخست‌وزیری اعلام کرد. آن‌گاه، «جبهه‌ی ملی سوم» اعلامیه داد که دکتر صدیقی، عضو «جبهه‌ی ملی» نیست و اگر او دولت تشکیل دهد، ما (اعضای جبهه‌ی ملی) با او همکاری نخواهیم کرد. معلوم است که شاه در صدد یافتن شخصیتی بود که مخالفان سالیان او، وی را بپذیرند و برای سابقه و خدمات و دانش و بینش او حرمت قائل باشند تا او بتواند شاه ضعیف را تقویت کند. گزارش آقای دکتر ناصر تکمیل همایون در حافظ از دیدار آقای دکتر هوشنگ نهاوندی با زنده‌یاد داریوش فروهر هم گویای همین نیاز شاه به یک چهره‌ی «وجیه‌المله» برای ایجاد «ائتلاف ملی» است. وقتی که جبهه‌ی ملی به یکی از چهره‌های محبوب نهضت ملی (دکتر صدیقی) تمکین نکرد، این خود نشانه‌ی آن بود که دیگر اعضای جبهه‌ی ملی (کریم سنجابی و شاپور بختیار) نخست‌وزیری را برای خودشان می‌خواهند و هر دو هم آماده‌ی قبول این سمت و بوسیدن دست شاه بودند، اما یکی (بختیار) روی دست دیگری (سنجابی) بلند شد و هنگامی که چنین

شد، بازندگان، بختیار را هم از جبهه‌ی ملی اخراج کردند. در عوض «بشارت‌نامه»ی پُرشوری برای بازگشت رهبر انقلاب از پاریس به تهران چاپ کردند. در چنین اوضاعی، دکتر مهدی حایری یزدی هم که با میلیون هم‌هانگی‌هایی داشت، و می‌توانست رابط خوبی بین جبهه‌ی ملی با روحانیون اصیل مملکت باشد، نمی‌توانست با هیچ‌کدام از طرفین همکاری کند. لذا وی هیچ‌گاه عضو جبهه‌ی ملی یا هیچ سازمان سیاسی دیگر نشد.

سرانجام دکتر شاپور بختیار، زمام نخست‌وزیری را (بدون همکاری جبهه‌ی ملی) به‌دست گرفت، ولی محروم از همراهی همکاران کاری از پیش نبرد و با حذف او، فرمان نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان در پانزدهم بهمن ۱۳۵۷ توسط آیت‌الله خمینی صادر شد. همان‌گونه که مهندس بازرگان در **انقلاب ایران، در دو حرکت** نوشته است، در آن اوان چاره‌ی همه‌ی بیچارگی‌ها و راه رسیدن به همه‌ی خواسته‌های مشروع ملت، «شدت عمل و خشونت» تصور می‌شد و در مقابل، «اصلاح یا رفورم» گناه و خیانت به‌شمار می‌رفت.^{۱۰}

در این شرایط، دکتر کریم سنجابی (وزیر کابینه‌ی دکتر مصدق، استاد حقوق تهران و تنها قاضی ایرانی دادگاه بین‌المللی لاهه) که در آن اوان رهبر جبهه‌ی ملی بود، به وزارت امور خارجه منصوب گردید و سرپرستی سفارت ایران در واشنگتن به استاد حایری یزدی محول شد. اما در چه‌گونه‌ی این انتخاب و منشأ اصلی این تصمیم اختلاف نظرهایی دیده می‌شود:

الف - دکتر کریم سنجابی (وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت) که خود او نیز نتوانست بیش از دو ماه در کابینه، دوام بیاورد و در حقیقت نیروهای انقلاب او را کنار گذاشتند، در خاطرات

خود نوشته است که دکتر مهدی حایری را «به‌عنوان نماینده‌ی شخص وزیر خارجه در سفارت واشنگتن من انتخاب کردم و راجع به انتصاب او هم تلفنی از آقای خمینی که در قم بودند، استمراج کردم و با تایید ایشان این سمت را به او واگذار کردم و منظورم این بود که با نسبت روحانیت و سابقه‌ی شاگردی آقای خمینی بتواند از بی‌نظمی‌ها و بی‌ترتیبی‌ها و آشوبگری‌ها و ریخت و پاش‌هایی که افراد بی‌صلاحیت در سفارت واشنگتن می‌کردند، جلوگیری کند».^{۱۱}

ب- اما خود دکتر مهدی حایری یزدی در خاطرات شفاهی خود در پاسخ این سوال که «چه‌گونه شد که شما را انتخاب کرده بودند؟» گفته است: «آقای سنجابی مرا نمی‌شناخت... به همین دلیل که اسم مرا هم غلطی نوشته بود. نوشته بود: «آقای سید مهدی حایری یزدی»! من سید نیستم. خود آقای سنجابی، آن نامه‌اش هست، نوشته بود ما با آقای خمینی تماس گرفتیم و از ایشان مصلحت‌اندیشی کردیم که چه کسی را ایشان صلاح می‌دانند به سرپرستی سفارت ایران در آمریکا منصوب بکنیم. آقای خمینی خودش گفته بود... بهتر است ایشان در

کار دخالت داشته باشند و سرپرست سفارت ایران در آمریکا باشند».^{۱۲} این اختلاف، حائز اهمیت بسیار است. دکتر سنجابی می‌گوید: او «شخصاً» استاد حایری یزدی را برای این سمت انتخاب کرده و از آیت‌الله خمینی هم «استمراج» کرده است، ولی خود استاد حایری یزدی می‌گوید که آیت‌الله خمینی او را برای این سمت در نظر گرفته است و دستور انتصاب وی را به این سمت صادر کرده است و لذا دکتر سنجابی و دولت موقت در این کار نقشی نداشته‌اند.

چه‌گونه‌ی عملکرد استاد حایری یزدی در سفارت هم، از موضوعات اختلافی‌ست:

۱- دکتر سنجابی در خاطرات خود نوشته است که:

«متأسفانه آقای حایری به‌جهاتی که معلوم نشد - و یا شاید کفایت آن را نداشت - نتوانست از عهده‌ی انجام وظیفه برآید... شهریار روحانی با عده‌ی از افراد خودش به سفارت ریخته، پرونده‌های سفارت را جمع‌آوری کرده و اموال سفارت را در دست گرفته و روی نقدینه و حساب سفارت هم دست انداخته بود و افرادی

را که کارمند رسمی سفارت بودند، بدون کسب دستور از مرکز از خدمت اخراج می‌کرد. خبر این‌ها مرتب به ما می‌رسید. من در مقابل این آشفتگی‌ها به امید این‌که بشود جلوگیری کرد، اول آقای دکتر شایگان را... در نظر گرفتم و به او تلفن و خواهش کردم که سفارت ایران را عهده‌دار شود، ولی ایشان عذر خواستند. بعد از آن بود که متوجه آقای حایری شدم که فردی تحصیل کرده و از روحانیون برجسته و شاگرد خود آقای خمینی بوده است و با موافقت آقای خمینی، ایشان را به آن سمت معین کردم. بعد از این‌که او انتخاب شد، آن‌ها آقای علی آگاه و یک نفر دیگر [سجادی؟] را برای کارشکنی به تهران فرستادند. آن‌ها مرتباً با دکتر ابراهیم



دکتر کریم سنجابی

یزدی و مهندس بازرگان ارتباط داشتند و می‌خواستند من مقام سفارت را به خود شهریار روحانی واگذار کنم و من حاضر نبودم به جوانی که نمی‌شناسم و از سوابق او خبر ندارم، چنان مقام پُراهمیت و پُر مسؤولیتی بدهم... یک روز که در دفتر مهندس بازرگان بودم، آن‌ها از واشنگتن به او تلفن کردند و آقای حایری را سست‌ایمان و شراب‌خوار معرفی کردند که باعث آزرده‌گی مهندس بازرگان شد. در این موضوع آقای دکتر یزدی هم که آن موقع همه‌کاره‌ی دولت بود، به من تلفن و خواهش می‌کرد که توجه به خواسته‌های آن‌ها نکنم و من البته زیر بار نمی‌رفتم».^{۱۳}

۲- اما روایت خود استاد مهدی حایری یزدی از ماجرای سفارت ایران در واشنگتن و دلایل استعفای ایشان از سمت سرپرستی سفارت چنین است: «دو هفته‌ی پیوسته رفتیم به سفارت... هنوز اعضای سابق سفارت... بودند... گزارش داده بودند از قونسولگری ایران در نیویورک که یک پولی به مبلغ هفت میلیون و هشتصد و پنجاه هزار دلار متعلق به نیروی دریایی ایران در یکی از بانک‌های آمریکا...

بوده... یک نفر از ایشان [که الان هم جزو مقامات عالیه است] همان روز قبضه کردن قونسولگری، همه‌ی این مبالغ را انتقال داده بود به حساب شخصی خودش... ما دیدیم که بالاخره این کار ناحقی است. بدون مشورت با سفارت، بدون مشورت با مقامات وزارت خارجه، این پول را به چه دلیل منتقل به حساب شخصی خودش کرده؟ گفتند: روزی پنج - شش هزار دلار بهره‌ی آن پول است... ما عیناً این مدارک را درست کردیم و تلکس کردم به وزارت خارجه‌ی ایران در تهران خطاب به آقای خمینی که یک هم‌چنین پولی را یک هم‌چنین شخصی منتقل کرده به حساب شخصی خودش... اگر میل دارید که من این‌جا کاری بکنم... خودتان دستور به من بدهید که اقلأ این افرادی که این‌جا مریدهای شما هستند... احساس بکنند که من با خود شما متصل هستم. بنابر این، یک‌قدری حرف‌شنوایی از ما پیدا کنند... این تلکس را ما کردیم. بعد هم تلفن کردم به آقای دکتر سنجابی در وزارت خارجه‌ی تهران که تلکس ما رسید؟ گفت: «بله، تلکس شما رسید و ما یک پیک خصوصی گرفتیم که این تلکس را شخصاً ببرد به قم، به آقای خمینی بدهد که کسی واسطه نباشد، به‌دست ایشان بدهد... بعد دیدیم که یک هفته، دو هفته، سه هفته شد، جواب نیامد. بعد هم دیگر بنده نرفتم به سفارت، برای این‌که دیدم که رفتنم جز اهانت به خود من چیز دیگری نیست... آقای دکتر سنجابی هم، در همان وقتی که بنده به‌عنوان سرپرست از طرف آقای خمینی منصوب بودم، شخصی را به‌نام آقای اعتصام به‌عنوان کاردار سفارت از طرف خودشان فرستادند. ایشان بدون اجازه و مشورت با بنده همه‌ی کارهای سیاسی را از پیش خود انجام می‌داد و خیلی علاقه داشت که مرتباً با مقامات امریکایی به‌عنوان سفیر کبیر ملاقات کند. همه‌ی این‌ها بدون مشورت با بنده بود. بنده در این حال حس کردم هر دو طرف ما را به افسانه گرفته‌اند و می‌خواهند به اسم ما، اما به نفع خودشان، استفاده کنند و ما را دستاویز قرار دهند. لذا نامه‌ی به آقای دکتر سنجابی نوشتم و از ایشان خواستم حدود مسؤلیت‌های سرپرستی سفارت را برای بنده تعریف کنند و تکلیف ما را با آقای کاردار که نماینده‌ی مخصوص ایشان است، مشخص نمایند... به ایران... که رفتیم... آقای خمینی آمدند به دیدن ما در منزل مرحوم پدرم. به ایشان گفتم... گزارشی خدمتتان دادیم و شما هیچ اعتنا هم نکردید... فرمودند: «نرسیده»... همان شب، چون مدارک را من همراه برده بودم، نشستم دو مرتبه با استناد به آن مدارک تمام وقایع را برای ایشان نوشتم و روز بعد که رفتیم منزل ایشان به‌عنوان بازدید، خودم به دستشان دادم... هیچ عکس‌العملی... انجام ندادند».^{۱۴}

استاد حایری یزدی در تابستان ۱۳۵۹ به تهران آمد. در تهران علمای وقت (حاج میرزا محمدباقر آشتیانی، سید محمدعلی سبط، سید احمد شهرستانی و...) از ایشان خواستند که در مسأله‌ی انتخابات خبرگان قانون اساسی با آیت‌الله خمینی ملاقات کند و شکایت عالمان دینی تهران را از معرکه‌گردانی آقایان دکتر بهشتی و دکتر مفتاح در این امر به اطلاع آیت‌الله خمینی برساند. استاد حایری

یزدی به قم نزد آیت‌الله خمینی رفت و پیام آنان را رسانید، ولی نتیجه نگرفت که این موضوع در خاطرات وی منعکس است. البته برادر ارشد استاد حایری یزدی یعنی حاج آقا مرتضی حایری یزدی هم که عضو این مجلس خبرگان بود، با عالمان تهران هم‌صدا بود و تأکید داشت که در قانون اساسی صریحاً از مذهب شیعه باید به‌عنوان «مذهب حقه» تعبیر شود، ولی مرحومان بهشتی، طالقانی و مفتاح که به «تقریب» شیعه با اهل سنت نظر داشتند، مانع این تعبیر شدند.

استاد حایری یزدی، پس از ملاقات بی‌نتیجه‌ی خود با آیت‌الله خمینی، بی‌آن‌که رسماً ممنوع‌الخروج شود، در حالی که دانشگاه‌های ایران هم در پی «انقلاب فرهنگی» تعطیل شده بود، در عمل خانه‌نشین گردید. تا آن‌که در ۱۳۶۲ به دعوت دانشگاه آکسفورد ویزای انگلیس گرفت و مدت یک سال تحصیلی در آن دانشگاه تدریس کرد، سپس نزد پسرش به لندن رفت، مدتی در آن‌جا ماند و در همان فرصت کتاب معروف **حکمت و حکومت** خود را در مخالفت با دکترین حقوقی «ولایت فقیه» نوشت و صریحاً اظهار نظر کرد که:

«ولایت فقیه به‌معنای آیین کشورداری اساساً بدون پایه و ریشه‌ی فقهی است. تنها مرحوم ملا احمد نراقی و معدودی از پیروان او تا عصر حاضر با یک مغالطه‌ی لفظی، کلمه‌ی حکم و حکومت به‌معنای قضا و داوری در دعاوی و فصل خصومات را که در برخی از روایات آمده است، به‌معنای حکومت و حاکمیت سیاسی و آیین کشورداری سرایت و تعمیم داده‌اند».^{۱۵}

معلوم است که این موضع‌گیری آن هم از ناحیه‌ی یک مجتهد و مجتهدزاده‌ی نامدار جامع‌الحدکمتین که علم و اجتهاد او مورد تردید و انکار نمی‌توانست بود، چه مخاطراتی در پی می‌توانست داشته باشد، اما استاد حایری یزدی از این خطر نهراسید و از مسیر خویش منحرف نشد، هرچند در آخرین ملاقاتی که با او داشتم گریه کرد و گفت: عمرم به آخر رسید و کار مهم بزرگی نکردم و این اظهار تأسف، جز این نبود که در بیرون از فضای کوچک کلاس درس در حوزه و دانشگاه و حلقه‌ی محدود محافل روشنفکری، ملی و دانشگاهی منشأ اثر واقع نشده بود.

نتیجه

استاد دکتر مهدی حایری یزدی، برخاسته از خاندان مرجعیت شیعه بود و از جهت روحانیت همه‌ی امکانات سنتی برای ترقی و تعالی او موجود بود، اما او از آن امکانات سود نجست و از راه تدریس در حوزه و دانشگاه به اعاشه‌ی زندگی پرداخت. مهم‌تر آن‌که وی فیلسوفی خردگرا بود و هم بر فلسفه‌ی اسلامی و هم فلسفه‌ی غرب، تسلط کامل داشت. با این همه، وی نه از جهت تربیت نسل جدید فیلسوفان و نه از جهت تصنیف و تألیف آثار جاویدان نتوانست چنان‌که شایسته و در خور او بود، اثرگذار باشد. در عالم سیاست هم اگرچه این استاد با شهادت و شجاعت تمام از مواضع خویش دفاع می‌کرد، صدای او را خیلی زود در نطفه خفه کردند و سخنان او هیچ‌گاه از حوزه‌ی کوچک خواص فراتر نرفت و بین مردم رواج نیافت.

مناسبت‌های تیر ماه و قیام ۳۰ تیر

- دوم تیر ۱۲۷۸: به توپ‌بستن مجلس شورای ملی به دستور محمدعلی‌شاه قاجار.
- سوم تیر ۱۲۸۷: اعدام میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه‌ی **صور اسرافیل** و سلطان‌العلماء خراسانی مدیر روزنامه‌ی **روح القدس**.
- چهارم تیر ۶۵۳: درگذشت خواجه نصیر طوسی.
- هشتم تیر ۱۲۱۴: قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی به دستور محمدشاه قاجار.
- ۱۲ تیر ۱۳۰۳: ترور میرزاده‌ی عشقی شاعر و مدیر روزنامه‌ی **قرن بیستم** در غوغای جمهوری به دستور سردار سپه.
- ۱۴ تیر: جشن تیرگان، روز قلم.
- ۱۸ تیر ۱۳۷۸: سرکوب جنبش دانشجویی در دولت

- ۲۱ تیر ۱۳۱۴: سرکوب تظاهر کنندگان در مسجد گوهرشاد به دستور رضاشاه پهلوی.
- ۲۲ تیر ۴۳۷: زادروز حجت‌الاسلام ابو‌حامد غزالی.
- ۳۰ تیر ۱۳۳۱: قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از روزهای افتخار‌آفرین تاریخ سیاسی ماست. **ماهنامه‌ی حافظ** به همین مناسبت در شماره‌های چهارم (تیر ۱۳۸۳) و شانزدهم (تیر ۱۳۸۴) مقاله‌هایی منتشر کرده است و...
ما یاد شهدای ۳۰ تیر را گرامی می‌داریم، ولی در این شماره‌ی **ماهنامه‌ی حافظ** برای پرهیز از تکرار، خوانندگان را به مراجعه به شماره‌های سال گذشته توصیه می‌کنیم و به جای آن خاطره‌ی ناگفته از آخرین روزهای زندگی زنده‌یاد دکتر محمد مصدق پیشوای نهضت ملی ایران به قلم آقای دکتر اسماعیل یزدی (عضو پیوسته‌ی فرهنگستان علوم پزشکی و استاد پاتولوژی فک و دهان دانشگاه تهران) را به خوانندگان ارمغان می‌کنیم.
- در تیر ۱۳۳۱ مصدق، آگاه از نتایج دخالت‌های ناروای ارتش در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی که برای امثال به انتخاب دکتر سید حسن امامی (امام جمعه‌ی شیعه‌ی مقیم تهران) از مهاباد (از شهرهای سنی‌نشین کشورمان) منجر شد، از محمدرضاشاه پهلوی درخواست کرد که اجازه دهد مصدق، پست وزارت جنگ را شخصاً برعهده بگیرد. شاه در مقام فرمانده کل قوا با این درخواست مخالفت کرد، مصدق استعفا داد، مجلس هفدهم به ریاست دکتر سید حسن امامی به قوام رأی تمایل داد و شاه با آن‌که از قوام بیش از مصدق می‌ترسید، فرمان نصب قوام به نخست‌وزیری را امضا کرد. قوام، اولتیماتوم شدیدالحن خود را با مصرع معروف «کشتنیان را سیاستی دگر آمد» توسط رضا سجادی از رادیو خواند، اما قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ موجب بر جای ماندن مصدق شد. سرانجام چون مجلس در مقام استیضاح مصدق برآمد، به پیشنهاد مصدق، بیست و پنج نفر از نمایندگان جبهه‌ی ملی (به اضافه‌ی ۲۵ تن دیگر از نمایندگان مستقل) از نمایندگی مجلس استعفا دادند و بدین ترتیب مجلس به واسطه‌ی فقدان حدّ نصاب، قادر به تشکیل جلسات نشد و سرانجام هم مصدق با توسل به رفراندوم در مرداد ۱۳۳۲ آن را منحل نمود.

دکتر مهدی حایری یزدی که توانایی‌های علمی خود را در سطح جهانی و در دانشگاه‌های خارج به اثبات رسانده بود، در ایران پس از انقلاب به «مهره‌ی سوخته» بی تبدیل گردید که هرگونه فرصت تأثیرگذاری از او سلب شد. حال، نکته‌ی مهم آن است که بدانیم این عدم توفیق، دلیل ضعف و ناتوانی مدیریتی استاد حایری یا استادان مشابه او نبوده و نیست. دکتر کریم سنجابی در مورد سرپرستی استاد حایری یزدی در سفارت ایران در ایالات متحده، عدم توفیق او را دلیل بی‌کفایتی و ناتوانی مدیریتی او قلمداد کرده است. اما غافل مانده است که کم‌ظرفیتی عامه، انقلابی‌گری و سوء انتخاب مردم و عدم پشتیبانی دستگاه‌های قدرتمند هم در این عدم توفیق دخیل بوده است. محمدرضاشاه سال‌ها هر کس را که استقلال رأی و نیمه شهامتی داشت از خود راند و خود را به جمعی بله‌قربان گوی محاط کرد. انقلاب که شد موج عظیم مردم، با انقلابی‌گری و ضدیت با رژیم سابق هر کس را که سابقه و تجربه‌ی در اقتصاد، سیاست و مدیریت داشت، مطرود و ملعون شمرد. پس بی‌توفیقی کسانی مانند استاد حایری یزدی در تأثیرگذاری در جامعه‌ی ایران چه پیش و چه پس از انقلاب، تا حدود زیادی به اختیار خود ایشان نبوده و نیست. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- امین، سیدحسن، «بادی از شادروان دکتر مهدی حایری یزدی»، **مقالات و بررسی‌ها** (فصلنامه‌ی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران)، دفتر ۶۵ (تابستان ۱۳۷۸)، صص ۷-۲۰.
- ۲- باهری، دکتر محمد، «نامه»، **ره‌آورد**، شماره‌ی ۶۲، ص ۳۲۴.
- ۳- جعفریان، رسول، **جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران**، ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۱، ص ۱۳۲.
- ۴- حایری یزدی، مهدی، «نامه‌ها و اظهارنظرها»، **ایران‌شناسی**، سال هشتم، شماره‌ی سوم (پاییز ۱۳۷۵)، صص ۶۴۶-۶۴۹.
- ۵- نیکوهمت، احمد، **یادنامه‌ی استاد سیدعلینقی امین**، تهران، ۱۳۸۰.
- ۶- امین، سیدحسن، «مقدمه»، **شواهدالنبوّه**، عبدالرحمن جامی، تهران، ۱۳۷۹.
- ۷- حایری یزدی، مهدی، **خاطرات**، به کوشش حبیب‌لاچوردی، تهران، نشر کتاب نادر، ۱۳۸۲، صص ۳۴-۳۶.
- ۸- همو، **خاطرات**، صص ۴۶-۴۷.
- ۹- همو، **خاطرات**، صص ۱۲۸-۱۳۲.
- ۱۰- بازرگان، مهدی، **انقلاب در دو حرکت**، تهران، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۸۹.
- ۱۱- سنجابی، کریم، **امیدها و ناامیدی‌ها**، لندن، ۱۳۶۸، چاپ اول، صص ۳۵۲-۳۵۳.
- ۱۲- حایری یزدی، چاپ امریکا، ص ۱۰۷، چاپ تهران، ص ۱۰۱.
- ۱۳- سنجابی، همان‌جا، صص ۳۵۳-۳۵۵.
- ۱۴- حایری یزدی، چاپ تهران، همان‌جا، صص ۱۰۸-۱۱۴.
- ۱۵- حایری یزدی، مهدی، **حکمت و حکومت**، لندن، انتشارات شادی، ۱۹۹۵، ص ۲۱۵؛ **نیم‌روز**، لندن، ۱۵ مرداد ۱۳۶۹ / ۶ اوت ۱۹۹۰.

